

به‌عقیده ایوان پریکو، ژورنالیست مجله هنری جوسکتاپوز، نشستن پای گفت‌وگو با دیو اگزر، آزمون متمرکزماندن است. چون همیشه بحث بی‌شمار کتاب و داستانی که او نوشته در میان است ازجمله رمان تازه‌اش «قهرمانانی از مرز». علاوه‌براین دیو اگرز یک هنرمند است اما یک نویسنده از نوع هنرمند.

دیو اگزر در رشته نقاشی و تصویرسازی دارای تحصیلات است و در کار برگزاری نمایشگاه و گالری‌داری دستی بر آتش دارد و کتاب‌ها و نشریات هنری درمی‌آورد. همچنین هنرمند تجسمی هم هست که کارهایش را در اینجا و آنجا آمریکا در معرض تماشا می‌گذارد، مخصوصا در سانفرانسیسکو. اعتبار هنری او اما در کنار جایگاهش به‌عنوان یک داستان‌نویس، یعنی کسی که رمان‌های «دل‌شکستن استعداد می‌خواهد»، «داویره»، «یک هولوگرام برای خلیفه» را نوشته، که داستانی است درباره شرایط توسعه اقتصادی در عربستان سعودی. از سال ۲۰۱۰ شروع شد وقتی که او تصویرسازی‌های ایکونی، غیرمعمول و طنزآمیزی از حیوانات اعم از خانگی و غیره ارائه کرد که درعین‌حال پرتره‌هایی بودند اگزیتانسنسی به ترکیب شده بودند با شبه‌بیانیه‌هایی که از دنیای توئیتر با آنها آشنا شده‌ایم. مثلا او برای پرتره یک موش چنین کامنتی را در نظر گرفته: «وقتی با گل‌ها حرف می‌زنم هی می‌خواد از دهنم پیره بگم ر آخه موش بخوردتون». نکته‌ای که بعد از دیدن تصویرسازی‌های او برای مخاطب پیش می‌آید، این است که با خودش فکر می‌کند «شاید هم واقعا موش‌ها همین فکرها و احساساتی داشته باشند. من کی هستم که به خودم اجازه می‌دم آن‌قدر راحت مطمئن باشم که این‌طور هست یا نیست؟» اینها حرف‌های ایوان پریکو درباره کارهای هنری اگرز است. اما جنبه نویسندگی او تا اندازه‌ای با وجهه تجسمی‌اش تفاوت دارد. او برنده جوایزی همچون جایزه مدیسی، جایزه ایمپک دوبلین و جایزه کتاب لس‌آنجلس تایمز شده است. اگرز علاوه‌بر نویسندگی، مدیرمسئول مجله مک سوئینز است. علاوه‌بر تمام اینها، دیو اگرز فعال امور خیریه، ناشن، ویراستار و بنیان‌گذار نهادهای بدون بازده هم هست. پس طبیعی است که نزدیک شدن به شخصیت او و آشناشدن با افکار و تجربیاتش، آزمونی است برای متمرکزماندن. گزیده‌ای از گفت‌وگوی استیزومینی‌مک را با اگرز می‌خوانید.

❧ وقتی در یک کردهمایی با همجو چیزی کسی شما را نمی‌شناسد، هیچ ایده‌ای درباره‌تان ندارد و می‌آید می‌پرسد که هستند؟ چطور خودتان را به او معرفی می‌کنید؟

من فقط بهش می‌گویم که کتاب می‌نویسم. پاسخ جذابی هم نیست. گاهی هم خالی‌بندی به نظر می‌رسد. اینجاست که می‌گویم من درواقع یک آدمی هستم که خوشمزه است. اما هرچه بگویم، سعی می‌کنم از بزرگ جلوه‌دان خودم اجتناب کنم.

❧ می‌شود ایده‌ای از روند نوشتن یک کتاب، از آغاز تا پایانش بدهید؟ می‌دانم که ساده نیست در یک ایده مختصر خلاصه کنید، اینکه بشینی و پنجاه هزار کلمه تایپ کنی آن‌هم در طول ماه‌ها که به درازا می‌کشد از بابت بازیابی و بازنویسی تا مرحله انتشار. اگر اشکالی ندارد برنامه زمان‌بندی معمول خود را، مثلا در مورد یکی از کارهای اخیرت برایمان توضیح بده.

درگذشته، هرکتابی که می‌نوشتم به شکل رادیکالی با قبلی‌هایش متفاوت بود. چون پروسه نوشتن طولانی بود و شامل سیر مفصلی می‌شد از تحقیقات، سفر، مصاحبه‌گرفتن، رجوع به آمار و اسناد و مدارک و غیره و غیره. رمان «دایره» که اخیرا نوشته‌ام، فرآیند تولید سریع‌تری داشت. مدت‌ها بود که چیزهایی نوشته بودم

گفت‌وگو با دیو اگرز، نویسنده معاصر آمریکایی

آزمون متمرکزماندن

ترجمه دانیال حقیقی



در دنیای تکنولوژی و به مفهوم دموکراسی سرکی کشیده بودم اما هیچ‌وقت نتوانسته بودم یک چیزی از دل آن‌ها بیرون بکشم تا سال ۲۰۱۲. وقتی می‌خواستم درباره زنی بنویسم که داشت غرولند می‌کرد چون مجبور بود آخر هفته‌اش را بدون ثبت‌کردن در شبکه‌های مجازی بگذراند. شاید این فقط موقعیتی با طرنی گزنده به‌نظر برسد اما خود من را خیلی خندان و رمان هم از دل همین بیرون آمد. گاهی یک رمان با یک قطعه، یک قطعه مواصلاتی آغاز می‌شود. صحنه‌ای که جرقه نوشتن کلیت رمان را می‌زند. این رمان از این بابت که شلاق و از دل یک سری

جرعه‌زدن‌های بی‌دربی نوشته شد خیلی سریع به اتمام رسید. هرچند که مراحل مختلفی در نوشتش وجود داشت و بازنویسی هم کردم. بعد کتاب را به ده، دوازده نفر از افراد معتمد دادم که بخوانند و برخی از قسمت‌ها را با همفکری آنان دوباره نوشتم. روتوش کردم، بالا پایین کردم. بعد تمام این‌ها که تمام شد، فرستادم برای ناشر. این کارها منتها در این مورد خاص بیشتر از یک سال طول نکشید که برای من سریع‌ترین موردی است که تجربه کردم.

❧ شخصیت اصلی رمان «دایره»، که در آینده‌ای نزدیک رخ می‌دهد، درحال فروپاشی است، رو به زوال می‌رود از بابت گرفتاری‌هایی که تکنولوژی‌های در راه پدید آورده‌اند. درعین‌حال دچار نوعی خودشیفتگی افراطی هم هست که نتیجه حضورش در شبکه‌های اجتماعی است. چقدر آینده نه‌چندان دوری را که در انتظار ماست به چیزی که در رمان هست، نزدیک می‌بینی؟ جایگاهش را در سی، چهل سال آینده چطور پیش بینی می‌کنی و اینکه آیا در این رمان، شرکت خاصی را مدنظر داشتی؟ مثل گوگل یا اپل؟

«دایره» یک شرکت تخیلی است که هرکوشه‌اش با الهام از یکی از جنبه‌های شرکت‌ها و کمپانی‌های واقعی

من در دانشگاه چندین سال نقاشی خواندم و یک‌بار هم یک دوره تصویرسازی برداشتم در مدرسه هنری دیگری. بزرگ‌تر که شدم، فکر کردم قرار است هنرمند باشم. در دبیرستان و بعد از آن دوران، یعنی در دانشگاه الینویز در مدرسه روزنامه‌نگاری هم کار گرفتم و این‌طور بود که به ژورنالیسم هم علاقه‌مند شدم. من با ارتباط بی‌واسطه‌ای که اشکال با ما برقرار می‌کند و تأثیری که بر ما می‌گذراند، احساس نزدیکی زیادی می‌کنم. من دوره‌ای هم در گالری شپیکاگوپلاس بودم و تجربه‌های عجیب‌وغریبی دارم. من آنجا با دم‌دوستگاه حیرتانگیزی آشنا شدم که هنر معاصر را نمایش می‌دهد و به‌فروش می‌رساند، اما در آن تابستان فقط ده نفر هر ماه برای بازدید از کارها می‌آمدند. این دیگر اوج انزواطلبی و نخیه‌گرایی است که من را چنان غمگین کرد که تا مدت‌ها نتوانستم نقاشی کنم. اما به‌تازگی، ابزار الکترونیکی کار را کشف کردم. یک گالری معرکه در سانفرانسیسکو کارهایی را در حد و حدود هنر شهری-خیابانی با بروپچه‌هایی در سطح ما ترتیب داده. بهترین نتیجه‌اش هم این است که ما یک نقاشی می‌فروشیم و کل عایدی هم می‌رود برای برنده‌های scholarmatch که کارش دادن وام تحصیلی به دانشجویهاست. این چیزها بهانه‌هایی دست من می‌دهد برای اینکه باز هم نقاشی کنم.

❧ پروژه بعدی‌ات چیست؟ هنرهای تجسمی است یا ادبیات؟ آیا وقتی روی یکی متمرکز هستی آن یکی را کنار می‌گذاری یا هر دو را با هم می‌توانی پیش ببری؟
نقاشی در لحظه‌ای که دارم نقاشی می‌کنم، چنان لذتی به من می‌دهد که نمی‌توانم وصفش کنم. هم این است، هم اینکه درکنار بچه‌هایم می‌توانم نقاشی بکشم. اما نوشتن نه. غیر از این، من در زمان سفر هم می‌توانم نقاشی کنم. ابزار دیجیتال این امکان را در اختیار من قرار می‌دهد.

❧ بسیاری از دانش‌آموزان از اینکه وارد رشته نویسندگی خلایق شوند هراس دارند. آن‌ها از بابت مسائل مالی و اعتباری نگران هستند، چون همه‌چیز در حال حاضر به‌شکل مجانی دارد منتشر می‌شود. شما در نهادهایی که به همین جهت تأسیس کردی و در مقام یک نویسنده چطور با این مسئله برخورد می‌کنی و توصیه‌ات به آنها چیست؟
خب، شرایط کاری برای کار روزنامه‌نگاری در حال حاضر چندان خوب نیست. من با تعداد زیادی از دانشجویان در این رشته در ارتباط بوده‌ام و دیدم‌ام که آن‌ها بعد از اتمام درس‌شان، یا رفته‌اند در یک وب‌سایت مربوط به آموزش کار گرفته‌اند، یا در یک مجله ورزشی یا کتاب‌فروشی، یکی هم در مجله سانفرانسیسکو کار گرفته. می‌دانی؟ راه‌های زیادی وجود دارد تا به‌عنوان یک نویسنده کاری تمام‌وقت یا پاره‌وقت بیاپید. من از نوشتن خرج خودم را در نیاورمد تا وقتی به سن بیست‌وهشت‌سالگی رسیدم. قبل از آن کارهای پاره‌وقت انجام می‌دادم یا تصویرسازی می‌کردم یا طراحی گرافیک. خرده‌کاری‌هایی که سرهم جمع می‌شود و یک‌متربسته می‌بینی خیلی کار کرده‌ای و من می‌دانستم که این کارها باید برای نویسندگانی جوان باید این را یاد بگیرند که از بیست‌سالگی تا سی‌سالگی سن در آب‌نمک ماندن‌شان است. در این مدت باید حسابی بیاومزد، سفر بروند، ببینند، تجربه کنند. پس کمی جسارت به‌خرج بدهید و از بابل‌های شخصی‌تان بیرون بیاپید. بروید و یک کاری روز کشتی بگیرید یا در یک بیمارستان. این‌طوری است که کلی چیز یاد می‌گیرید.

❧ به‌عنوان آخرین سوال، آیا از نوشتن خسته شده‌اید؟

نه نشدم. من شاید موقتی مشغولیت دیگری داشته باشم اما هرگز نوشتن را رها نمی‌کنم.

ادبیات

عطف

نجوهای شبانه

«سودای کولی‌وار» عنوان گزیده‌ای از شعرهای عاشقانه مارینا تسوتایوا است که به‌تازگی با ترجمه احمد پوری در نشر چشمه منتشر شده است. تسوتایوا نویز مثل منیل بسیاری دیگر از نویسندگان و شاعران روس بعد از انقلاب اکثبر، با حوادث و وقایع دشواری روبرو بود. مترجم این مجموعه، برای توصیف وضعیت و که تسوتایوا در آن گرفتار بود، قطعه‌ای از یکی از شعرهایش را که برای پاسترناک سروده آورده است: «فاصله‌ها، فرسنگ‌ها، کیلومترها/ جدای‌مان کرده‌اند/ تا هر یک در گوشه‌ای/ سر در لاک خود بریم…» خطاب تسوتایوا در این شعر، نه‌فقط پاسترناک بلکه هر شاعر و نویسنده‌ای است که در آغاز قرن بیستم در روسیه به سر می‌بردند. اگرچه در آغاز، غالب نویسندگان و شاعران روس با انقلاب همراه بودند و به دفاع از آن می‌پرداختند، اما در سال‌هایی بعد و زمانی که استالین بر سر کار آمد همه‌چیز دگرگون شد و حتی چهره‌هایی چون گورکی نیز به حاشیه رانده شدند. دراین‌میان، تسوتایوا سرنوشتی متفاوت‌تر هم دارد: «او در ۱۸۹۲ در خانواده‌ای فرهیخته در مسکو به‌دنیا آمد. پدرش بنیان‌گذار موزه هنرهای زیبای پوشکین بود و مادرش سولیست پیانو در ارکسترهای معروف بود. مارینا اصلا علاقه‌ای به مسائل اجتماعی نداشت. شعر برای او همه زندگی‌اش بود. در هفدهسالگی با سرگئی یغرون ازدواج کرد. ششوه‌ر او شاعر جوانی بود که در درگیری انقلاب رودروزی ایستاد و به ارتش سفید پیوست که در مبارزه با بلشویک‌ها بود. مارینا نزدیک به پنج سال از او بی‌خبر بود. در قطعی بزرگ مسکو بود که او و دخترش با گرسنگی دست‌وپنجه نرم کردند. مارینا که عملا از عهده اداره زندگی برنی‌ا‌همد، دختر کوچکش را برینا از به‌به‌نخوانحه سپرد که او هم پس از مدتی کم از گرسنگی جان داد. در ۱۹۲۲ با شاعیاتی به گوش مارینا رسید که یغرون زنده و در برلین است. همراه دخترش مسکو را ترک کرد و در برلین به یغرون پیوست. سه‌سال در تنگدستی و فقر در برلین ماند و سرانجام تصمیم گرفت همراه با خانواده به پاریس رود و به جمع مهاجرین روسی آن‌جا بپیوندند. اما از همان روزهای نخست نتوانست با این گروه همسازي کند.» مارینا تا پایان عمرش و حتی وقتی به روسیه بازمی‌گشت با فقر و گرفتاری زندگی کرد. شعر برای او تنها راهی بود که می‌توانست به واسطه آن تلخی زندگی را تحمل کند. در یکی از شعرهای او که در مجموعه «سودای کولی‌وار» ترجمه شده می‌خوانیم: «این شعر نیاورلشان روایت می‌کند. آنجاکه این‌س خرده‌فروش را پیشکش می‌کنم/ به همه آنان که تابوت برابرم فراهم خواهند کرد/ پیشانی بلند و زشتم را باز خواهند گذاشت/ و دسته‌گلی بر آن خواهند نهاد./ و من، بیگانه با قلب خود، در تابوتم آرام خواهم گرفت./ از چهره‌ام پسی نخواهی برد/ که همه‌چیز را می‌شنوم، همه‌چیز را می‌بینم/ حتا در تابوت نیز درنداک است/ چون همه بودن!/ در لباسی سفید چون برف/ رنگی که از کودکی نفرت داشتم از آن/ آیا کسی هم در کنارم خواهد بود/ تا ابد/ کوش کن/ این را قبول نمی‌کنم/ تله است این/ من نیستم که با تابوت‌زیر خاکم می‌گذرند/ من نیستم/ می‌دانم همه‌چیز بدل به خاک خواهد شد/ و گور پنهان نخواهد بود/ بر هر آن‌چه دوستش داشتم/ و بر آن‌گونه که زیستم».

«زیتون» در زبان فارسی دو ترجمه موجود است. یکی ترجمه بابک مظلومی که در نشر نیک درآمده و مربوط به سه سال پیش است و دیگری ترجمه شپین وکیلی‌تهامی که اخیرا در نشر بوتیمار منتشر شده است. این رمان از جمله آثار دیو اگرز است که جوایزی نصیب خود کرد، جایزه ادبی صلح دپتون درسال ۲۰۱۰ یکی از این جوایز است. دیو اگرز چنان‌که خود در مقدمه چندخطی «زیتون» نوشته است این اثره می‌کند که کتاب او تنها شرح وقایع کاترینا از منظر خاطرات یک خانواده است، نه روایتی جامع از گردباد کاترینا، اما کتاب او وجوه بسیاری از این وقایع را نشان می‌دهد و بایانیکه براساس خاطرات و مستندات نوشته شده است، به‌روشنی موضع دارد و همین کتاب را از ثبت و ضبط صرف حقایق تاریخی فراتر برده است.



سودای کولی‌وار

مارینا تسوتایوا

ترجمه احمد پوری

نشر چشمه

ادامه از صفحه ۹

متکا

فرمانده گفت: «چرا با هم هستیذ؟» گفت: «آقا اینها بچه‌محل ما هستند!» فرمانده نگاهي به من کرد و گفت: «راست می‌گویی؟» گفت: «بله قربان!» فرمانده گفت: «فعلا توی سنگر شما باشا تا جایی برایش پیدا کنم.» هر دو راه افتادیم. خورشید افتاده بود پشت خارکیز و غروب از راه می‌رسید و تا چشم به‌هم می‌زدی شب توی جبهه پهن می‌شد. سبحان رفت توی سنگر و گفت: «من می‌خوابم، نوبت نگهبانی‌ام شد بیدارم کن!» گفتم: «سربازهای تازه‌وارد را شب اول نگهبان نمی‌گذارند.» گفت: «چه بهتر!» و درازبه‌دراز کف سنگر افتاد و درجا خوابش برد. این خواب مصادف بود با شب عملیات گل‌فکریرکننده دشمن. او بدون اینکه یک روز هم در خط مقدم باشد در خواب اسیر شد. بعد از سال‌ها سبحان را دیدم. پُرسان‌پُرسان آمده بود و خانه ما را پیدا کرده بود. اولین چیزی که گفت این بود: «یدی ما با هم بچه‌محل هستیم!».

پدیده‌شناسی یا تاریخ

هبوط به سطح، به سیاه‌وسفید، تصویر، خطوط و فیکور. پس، شَبِ تصویر، جستجوی نور-ماه («من از وِرای او تراکم تاریکی را/و موه‌های نفره‌ای کاج را می‌دیدم») باد (گذر زمان و زمان گذار)، و البته یک موتیف مهم دیگر: صدا («آیا صدای زنجره‌ای را/ که در پناه شب به‌سوی ماه می‌گریخت/از انتهای باغ شنیدند؟»). سطح، روزمرگی است، اما فرخ‌زاد دقیقاً تا اعماق همین روزمرگی را پیموده است و حتی این را تا سرحدات نوعی تاریخ طبیعی و تمرکز بر استحاله‌ی پوسیدن در سطح اشیاء پیش برده است. همین جاست که هم رفتار وزنی فرخ‌زاد چشمگیر می‌شود، هم به لباس یک شاعر شهری ظاهر می‌شود، و هم نقطه‌ی حدی و کرانه‌ای تماسِ شعر او با هسته‌ی منثور واقعیت و نثر اشیاء آشکار می‌شود. این وجهی است که برای فرخ‌زاد به‌هیئتِ تصویر تجربه می‌شود: «تصور بعد سطحی و روزمره‌ی زندگی ماست». و درعین‌حال این ground) یا سطح سطحی، به سطح تصویری، همزمان، تجربه‌ای بنیادی از زمین (تصور) و جاذبه هم هست. «نگاه کن! اینجا زمان چه وزنی دارد و/ ماهیان چگونه گوشت‌های مرا میچوند». از سطح (تصور) به عمق (اقیانوس) بواسطه‌ی وزن که بیان فیزیکی زمان است: تجربه‌ای که تنها به هیئتِ رتمی بیان‌ناپذیر در شاعر باقی خواهد ماند: وزن شعر؟و تجربه‌ای حدی در بزنگاه آپوکالیپتیک یک‌قدمی مرگ: کل تصاویرِ زندگی گذشته‌ی خود را تدوین کردن، به قصد اینکه صدایی روی آن بگذاری: فرخ‌زاد شعرش را صدایی می‌دانست که روی فیلم بیوگرافی خودش بایست می‌گذاشت. روایتِ اتوبیوگرافیِ خودش را می‌نوشت این سال‌های آخر.

بی‌نوشت‌ها:

- اگرچه امیدوار نیستم که آن اصطلاحاً مساله‌ی دهه‌ی چهل را آتطور که باید پیش بکشم، اما به‌اختصار - و بی‌تردید با اتکا به وضعیتِ نیما - می‌توان مساله را اینطور طرح کرد: مساله‌ی وزن، درنهایت، مساله‌ی زمان‌مندی (temporality) - و دراتصال با آن، مساله‌ی تاریخت (historicity) - است؛ مدرنیسمِ ادبی قبل از هرچیز با گذار از یک زمان‌مندی قدیم به یک زمان‌مندی نو سروسرکار دارد و درگیری با وزن، دقیقاً شاخص این مشغولیتِ اساساً مدرن است. روشِ فارسی که اینجا سباهی تمامی سرگشتگی‌های فلسفه‌ی تاریخ در آن است، بر قواعدی مدرنیسمِ ادبی هم سنگینی می‌کند. بااین‌حال پروژه‌ی نیما - و اساساً کل شعرهایی که در دامنه‌ی میدانِ نیمائی تا امروز در فارسی نوشته شده است - واجِدِ حُسنِ تحلیلی بی‌نظیری هم هست: اینکه علیرغم - و از وِرای همه‌ی بحث‌های شبه‌معرفت‌شناسانه درباب سَنت و تجدد و هیروثِ معلقِ نظریات دوران گذار و غیره (که تا امروز هم ظاهرِ اندرِخمِ یک و همان کوه‌گذر است)، در کارِ نیما - (من جمله و خصوصاً نامه‌ها و قطعات و بوطیقای او) و برخی دیگران، درواقع با یک مدرنیسمِ عملاً محقق (de facto)، روبه‌روئیم - با همه‌ی وجوهِ خلاقه و البته قناس (grotesque) و معیوب‌باش، مغر‌ها و بن‌بست‌هایش، مدرنیسمِ تجربی‌ای که بااین‌حال و درعمل مثَل آب از دل سنگلاخِ بن‌بست‌های معرفت‌شناختی، حیاتِ سیالِش را ادامه داده است: رودخانه‌ی نیما. تلاشِ خواهم کرد بواسطه‌ی موتیفِ صدا در فرخ‌زاد و نسبتِ جهان ذهنی-زبانی متاخر او با رئوسِ معرفت‌گرانی، حتی‌الامکان به مهم‌ترین وجوه این پرسش‌های فلسفه-تاریخی بپردازم.
- انقلابِ نیماییِ هرگز نمی‌توانسته -در سطحی بسیار ناگאהانه هم که شده - از پیامدهای ورود به ساحَتِ «تمدنِ تصویر» (the image) (civilization) می‌را بوده باشد. در خودِ غرب هم ظهورِ سینما در دهه‌ی پایانی قرنِ نوزدهم دقیقاً با پُرحرانی سرتاسری در سَبِّ فلسفی (در هر دو شاخه‌ی تحلیلی و قاره‌ای) همراه بود - علاوه بر مناقشه‌ی فرقه‌/هوسرل، و تحولِ تاریخ‌سازِ ظهورِ پدیدارشناسی و سباهیِ طویلِ آن تا همین امروز. کارِ برگسون، و بسیاری دیگر در تخطاییِ اساسی با این پدیده‌ی نوظهورِ شکلِ گرفته است. به‌معنا می‌توانیم ادبیِ اروپا - در آلمان، فرانسه و انگلستانِ دست‌کم - در نیمه‌های قرنِ نوزدهم، مقارنِ عکاسی است و مدرنیسمِ فارسی قرنِ بیستمی ما، مقارنِ سینما.
- «شاخت‌نامه فروغ فرخ‌زاد، شهناز مرادی کوچی» ص ۹.
- برای نمونه نگاه کنید به برخی شماره‌های آرش، ۷، ۲، ۱۱، ۱۸، ۱۲ و در سطرهایی از سپهری و آزاد مثلاً.
- بیانیه شعر حجم (۱۳۵۰)، به نقل از: هلاک عقل، ص ۳۶.
- Limit experience
- قطعاََ این دیگری نه صرفاً یک دیگری روانکاوانه، اخلاقی یا جنسیتی است و نه صرفاً دیگری بزرگ و جامعه و تاریخ و مرگ به‌تنهایی؛ و هرودی اینهاست؛ و این تنشِ حتی در موضوعِ خود تجربه هم باقی می‌ماند.
- بعد از این شعر توانستم یک کمی خود را درست‌کنم، در متنِ قلم‌ها هم عقیده‌هایم دست‌بِردم و روی بعضی حادلت‌ها، خودم خط‌قرمز کشیدم. من روی زبانِ این شعر هم کار کردم. درواقع آزمایشم بود در زمینه‌ی بکارگرفتنِ زبانِ گفت و گو، ص ۳۱۷
- شناخت‌نامه، ص ۳۰۳
- هیکل‌به‌هیکل‌شدن؟
- و باز همین‌جا: «من به علت خصوصیات روحی و اخلاقی خودم - مثلاً خصوصیتِ نود بودنم - طبیعتاً مسائل را به‌شکلِ دیگری می‌بینم. من می‌خواهم نگاه او را داشته باشم اما در پنجره‌ی خودم نشسته باشم». مرادی کوچی، صص ۵-۲۹۴.
- اول‌بار این شعر با نام «واهامِ بهاری» منتشر می‌شود.
- با بعدها: «صدای زرش نور ستاره بر جدار مادگی خاک».
- یا بعدها: «من شب‌در چارپری را می‌بوم/که روی گور مفاهیم کهنه روئیده است»؛ و یا: «برای رشدِ این مکعبِ سیمانی/ چقدر باید پرداخت».

ورشکستگی آمریکایی

شرق: دیو اگرز راوی واقعیت هولناک جامعه آمریکا است. در تمام آنچه تاکنون نوشته است، از داستان‌های کوتاه تا رمان‌هایش همواره از چهره درسیاه‌مانده و تاریک آمریکا پرده برمی‌دارد و با انتقادات تندتوتیزش به سیاست‌های آمریکا می‌تازد. اگرز را به این اعتبار از صداهای تازه ادبیات انگلیسی‌زبان قرن بیستم دانسته‌اند. نویسنده‌ای مطرح که برخلاف بسیاری از نویسندگان هم‌دوره خود، با ناشران برجسته و بنگاه‌های بزرگ آمریکایی کار نمی‌کند تا حدی که مدتی خود نشری بره‌ار می‌اندازد تا کتاب‌هایش را چاپ کند. اگرز جدا از داستان‌های کوتاه آیدهمحور، رمان‌هایی دارد که از آن میان، «اثر جان سوزن نابغه پرس‌زن» جایزه پولیتزر را از آن خود کرد و او را به شهرتی فراگیر رساند، رمایی که روایتی است از زندگی خودش و واقعیتِ هولناک آمریکا. اما رمان دیگری که همزمان با «زیتون» به فارسی برگردانده شده، رمایی است با عنوان «هولوگرامی برای شاه» که ترجمه علی معصومی و ندا مهبودی که در نشر بوتیمار آن را چاپ کرده است و چنان‌که در مقدمه مترجم آمده است این رمان اثری روشن و تمثیلی از آمریکا در روزگاری است که اقتصاد آن جهانی شده است. «اگرز

آمده است که پس‌گردان آمریکا را بگیرد و از آن بپرسد در مورد بی‌عدالتی و احساس جمعی چه برنامه‌ای دارد.»

اگرز در هولوگرامی برای شاه، که به‌نوعی مرگ دست‌فروش جهانی‌شده است، با همان درخشندگی، مهربانی و انسان‌دوستی آرتور میلر برنامه را به پیش می‌برد. «هولولگرامی برای شاه» درباره مرده‌ی است پنجاه‌وچهارساله به‌نام آلن کلبی، که مشاور خصوصی است. نخستین‌بار او را در طبقه دهم هتل شیشه‌ای در جده می‌بینیم که آمده است سرمایه و اعتبار ازدست‌رفته خود را بازپایند. «او هر روز دیر آمده می‌شود و به اتوبوس نمی‌رسد و ناچار با ماشین دیگری از هتل به محل کارش. در یک جادر سفید بزرگ در صحرای برده می‌شود، که قرار است شهر اقتصادی و مدرن ملک عبدالله پیرامون آن بنیاد شود. سه همکار جوان او در آن



دیو اگرز

هولوگرامی برای شاه

چیزهای دیگر، پژوهشی است از سر نگرانی درباره چگونگی نابودی اعتمادبه‌نفس آمریکایی و جایگاه این نابودی. کتاب در جاهایی به غمنامه‌ای از دلنگی برای زمان‌هایی تبدیل می‌شود که زندگی شالوده و بنیانی داشت و مردم با دست‌هایشان کار می‌کردند و با زحمت و تلاش آشنا بودند». پدر لن، که کهنه‌سرباز جنگ جهانی دوم بوده و هنوز گلوله‌ای در بدن او جا خوش کرده است و بر پسرش که از او می‌خواهد کمک‌ش کند تا در خارج به بازگرائی بپردازد شتم می‌گیرد. در نظر مترجم آن‌چه به رمان «هولوگرامی برای شاه» شکل می‌دهد ایمانی است که اگرز با آن به نوعی آمریکایی اهل کار منظم می‌پردازد، ایمانی که به تلاش‌های آن در اقتصاد اطلاعات (که در آن از اقتصاد و اطلاعات خبری نیست) صدا و جاذبه می‌بخشد.



دیو اگرز

نقش یک قهرمان نجات‌بخش ظاهر می‌شود. اگرز روایتگر این قهرمانی است هرچند که به‌نظر برخی، کتاب بیشتر از آنکه نانفیکشن باشد، شکلی داستانی دارد زیرا روایت کتاب خطی و گاه‌شماری است. البته در فصل اول، خواننده کمتر با صحنه‌ای روبه‌رو می‌شود که تمام‌وکمال روایتی توصیفی داشته باشد، و در ادامه این اتفاق بیشتر و بیشتر می‌شود و از این جهت، کتاب بسیار خوشخوان و پرفروش بوده است. «زیتون» ماحصل همکاری اگرز با قهرمان اصلی کتاب است، این دو باهاروایرها کتاب را با یکدیگر بازنویسی کرده‌اند تا به آنچه دقیقاً رخ داده، نزدیک‌تر شود. برخی از خوانندگان کتاب، آن را اولین روایت کامل و نزدیک به واقعیت تجربه یک خانواده در زمان طوفان کاترینا دانستند، چراکه روایت درست